



درس تفسیر سوره ملک جلسه ۱۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (۲۲) قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۲۳) قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶) فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (۲۷) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۸) قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن أَصْبَحَ مَأْوُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (۳۰) ﴿

سوره مبارکه «ملک» که در مکه نازل شد، از توحید و معاد بیش از سایر مسائل یاد می‌کند، زیرا این مبدأ و معادند که حیات معنوی انسان را تأمین می‌کنند. فرمود انسان سالک است، به هر حال نیاز به راه دارد؛ آن راه باید مستقیم باشد که اگر کسی وارد آن راه شد به مقصد برسد. مقصد هم لقاء الهی است و این سفر بدون ره‌توشه و راحله ممکن نیست. زاد این سفر، خوردن و نوشیدن و آشامیدن نیست؛ زاد این سفر، فقط پرهیزکاری است که فرمود: ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۱ پس تنها ره‌توشه این سفر تقواست. البته سفرهای طولانی راحله‌ای هم

لازم دارد، سفر اگر نزدیک باشد؛ «قرب الوصول» باشد، همان ره توشه کافی است و اگر طولانی باشد، بدون راحله دشوار است، گرچه رفتنی است؛ ولی سخت است. آن بیان نورانی امام حسن عسکری (سلام الله علیه) که فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ»^۱ همین است. «امْتِطَاءً» باب افتعال یعنی «اخذ المطيئه». مطیئه آن مرکب راهوار را می گویند. فرمود وصول «الی الله» یک سفر طولانی است، بدون مرکب راهوار میسر نیست و آن مرکب نماز شب است: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ» که «لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ».

گاهی ممکن است بعضی ها «ابن السبیل» باشند، در راه بمانند، نیازمند به کمک باشند؛ ولی اگر کسی بخواهد این راه طولانی را با کوشش خود به عنایت الهی به سر ببرد، تقوای عام از یک طرف و نماز شب که همان تقوای خاص است از طرف دیگر، آن یکی می شود زاد، این یکی می شود راحله. البته برخی ها گفتند که انجام وظایف زاد است، محبت راحله است، آن هم درست است.

در این بخش فرمود بعضی ها بی راهه می روند، بعضی ها ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ هستند. آنها که بی راهه می روند؛ یعنی می گویند: «حسبنا العقل»، ما اندیشه مان کافی است یا می گویند: ﴿أَرَأَيْتَ إِنْ دَعَا جَهْرَةً﴾^۲ یا می گویند: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۳ می گویند معرفت شناسی ما به حسّ و تجربه حسّی است. ما چیزی را که ببینیم، باور داریم و چیزی را نبینیم، باور نداریم. آن که معرفت شناسی او حسّی است، یک امر غیر حسّی را که درک نمی کند؛ لذا باور هم ندارد؛ لذا تنها چیزی که اینها می پذیرند «يُؤْمِنُونَ بِالشَّهَادَةِ» است، ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ نیست. خدا و اوصاف خدا و معاد و وحی و نبوت که امر غیر حسّی است، باور ندارند. فرمود اینها فقط خود را می بینند و زمین

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص ۳۸۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۳. سوره بقره، آیه ۵۵.

را می‌بینند: ﴿يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ﴾، همین‌طور به پشت افتاده، دارند راه می‌روند. این به مقصد نمی‌رسد. این کلمه ﴿أَهْدَى﴾ به معنی افعَل تفضیل نیست، افعَل تعیینی است؛ یعنی این شخص به هدایت نزدیک است یا کسی که دو فضیلت را داراست: یکی حُسْن فعلی، یکی حُسْن فاعلی. یکی آدم معتقدی است، راهرو خوبی است، یکی هم راه خوبی را انتخاب کرده است، ﴿أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا﴾، یک؛ ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، بعضی‌ها راهروی خوبی هستند؛ اما نمی‌دانند کجا راه بروند؟ آن مقدس بی‌درک هر چه به او بگویی، عمل می‌کند؛ اما نمی‌داند چه چیزی را عمل بکند! جاهل متہتک هم مشکل علمی دارد هم مشکل عملی؛ اما مقدس بی‌درک آن متنسک بی‌درک، این حُسْن فعلی دارد؛ ولی حُسْن فاعلی ندارد. هر چه شنید را عمل می‌کند؛ اما حالا حرف چه کسی را باید بشنود و چه چیزی را باید عمل بکند، آن در اختیارش نیست. این دو تا قید که حُسْن فعلی و حُسْن فاعلی، آدم خوب و کار خوب، آدم مستقیم، در راه مستقیم، ﴿سَوِيًّا﴾، یک؛ آدم معتدلی است. ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، دو. یک آدم معتدل خوش‌فکر، راهرو و چابک، در صراط مستقیم هم هست. هدایت فقط برای اینهاست که این ﴿أَهْدَى﴾ به معنای افعَل تفضیلی نیست، به معنای افعَل تعیینی است.

بعد فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾، ذات اقدس الهی شما را آفرید؛ هم میزبان خوبی به شما داد، هم مهمان خوبی. در سوره «نحل» فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾.^۱ انسان زادروزی که به دنیا آمده، چیزی نمی‌داند، بدیهیات را نمی‌داند، حتی نمی‌داند آتش می‌سوزاند! این ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ﴾، که ﴿لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾، این نکره در سیاق نفی است، مفید عموم است. این کودکی که به دنیا آمده، هیچ نمی‌داند؛ اما چند کار خدای سبحان با او کرد؛ یک میزبان خوبی به او داد از سنخ علم

است. یک مهمان خوبی به او داد، از سنخ علم است. این باید با این میزبان و مهمان خوب زندگی کند، بیگانه را راه ندهد، «قَطَّاعِ الطَّرِيقِ» را راه ندهد. فرمود آنچه لازمه سعادت همین کودک بود را ما به او دادیم. اینکه فرمود:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾؛ یعنی این علوم حوزه و دانشگاه اینها را نمی‌دانید، بله. در

بخش‌های دیگر هم فرمود، تعلیم علم و تعلّم علم بر شما واجب است، دو؛ راهش هم که ﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ

الْبَصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾^۱، که این علوم را یاد بگیرید، سه؛ اما در درونِ درون شما علوم فراوانی را خدا ذخیره کرد که

اینها میزبان هستند و صاحبخانه هستند. آن یازده سوگند سوره مبارکه «شمس» برای همین پاسخ است. بعد از آن

سوگندهای یازده‌گانه مفصل: ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾^۲ تا می‌رسد به ﴿وَالنَّفْسِ وَ مَا سَوَّاهَا﴾، با سه تا «هَاء» که

همه به خود شخص برمی‌گردد که همه به میزبان برمی‌گردد: ﴿وَالنَّفْسِ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾^۳

نفرمود ما چیزی که خوب و بد است را به او نشان دادیم. خوب و بد در عالم فراوان است. هر سه ضمیر مؤنث

«هَاء» به خود نفس برمی‌گردد. فرمود آنچه برای این شخص خوب است، آنچه برای این شخص بد است، به

همین شخص گفتیم. نفرمود ما حق و باطل را گفتیم، خیر و شر را گفتیم، حسن و قبیح را گفتیم، این طور نیست که

بگوییم ما کلیاتی را بلد هستیم! اگر بفرماید ما جهان‌بینی خوبی به او نشان دادیم، این خوب است؛ ولی مشکل را

حل نمی‌کند. این سه تا «هَاء» به خود نفس برمی‌گردد؛ یعنی به همین نفس زید گفتیم چه چیزی برای تو خوب

است و چه چیزی برای تو بد است. هیچ کسی نمی‌تواند بگوید من مردّد هستم، دنبال استخاره می‌گردم!

پیرش: ...

پاسخ: چرا، ندارم، به من عقل داد، فرمود پیرس! فرمود: ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ﴾.

۱. سوره نحل، آیه ۷۸.

۲. سوره شمس، آیه ۱.

۳. سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

آدم یا عالم است یا متعلّم. فرمود آنچه را که برای تو خوب است من در درون تو نهادم. اگر یک وقت آن بیگانه چیزی را به شما گفت، بخواهد شما را گمراه بکند، شما دارید بالا می‌آورید، باید بفهمید. این قدر دستگاه درون و فطرت را سالم آفرید که از دستگاه طبیعت خیلی قوی‌تر و غنی‌تر است! در دستگاه طبیعت، یعنی معده و روده و دستگاه گوارش را خدا سالم آفرید که اگر غذای مانده‌ای به این کودک خردسال بدهند که مختصری مسموم شده باشد، فوراً بالا می‌آورد. این طبیعت ما را خدا مثل تُتگ خالی و ظرف خالی خلق نکرد که هر چه در آن بریزیم باور کند، این‌طور نیست. این روده را، این معده را، این دستگاه گوارش را، تمام تشکیلات را سالم سالم آفرید که اگر مختصری این غذا مانده باشد، به این کودک بدهند فوراً بالا می‌آورد، می‌گوید من این را نمی‌خورم. فطرت ما دقیق‌تر و پاک‌تر از این است. شما ببینید چیزی را به این کودک بخواهید فریب بدهید، این قبول نمی‌کند. هرگز این بچه دروغ نمی‌کند، مگر اینکه بعد دروغ را یادش بدهند؛ یعنی تمام کارهای این کودک بر اساس حق و صدق و خیر و حسن است. اگر گریه می‌کند، واقعاً مشکلی دارد؛ یا بی‌خوابی است، یا گرسنگی است، یا جایی تر است و اگر می‌خندد، واقعاً بی‌مشکل است. هیچ ممکن نیست گریه یا خنده کودک، خواب یا بیداری آن کودک بی‌حساب باشد. مگر اینکه کسی بعدها این را تربیت زشت کند.

پس این دستگاه طبیعت یک دستگاه سالمی است، دقیق‌تر از این و علمی‌تر از این و پُر برکت‌تر از این برای فطرت است که با سه تا ضمیر «هاء» فرمود آنچه خیر اوست، ما به او گفتیم. یک وقت است ما می‌گوییم در عالم چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است. این یک کَلّی است مشکل را حلّ نمی‌کند. فرمود ما خیر و شرّ را به او یاد دادیم، فرمود آنچه برای او خیر است، آنچه برای او شرّ است، همه را گفتیم؛ لذا این کودک اگر چیزی را بهانه بگیرد این پَس می‌زند و بالا می‌آورد. این فطرت است. این صاحبخانه است. فرمود مواظب باش این

صاحبخانه را با آمدن «قطاع الطريق» ها و مهمان های مزاحم، این صاحبخانه را خفه نکنی، صاحبخانه بیرون نمی رود. فطرت هیچ کسی عوض نمی شود. فطرت را نمی شود گرفت؛ ولی می شود او را خفه کرد: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.^۱ این «دس» که قبلاً هم تفسیر شد، باب تفعیل است، این سه تا «سین» دارد: یکی از این «سین» ها تبدیل شده به «یاء»، بعد تبدیل شده به «الف». اصلش «دسس» بود. این «دسس» مبالغه و تکثیر دسیسه است. دسیسه هم این است که انسان چیزهایی را کنار بزند، امری را زیرش دفن بکند، مدفون بکند، مخفی بکند، مخفی کاری را می گویند دسیسه. ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^۲ همین است. انسان که توجیه می کند، خطیئات خود را توجیه می کند، دروغ می گوید، بعد این دروغ را می خواهد توجیه کند، این دسیسه است. وقتی خیلی تبهکاری او ادامه پیدا کرد، از باب ثلاثی مجرد می شود «دسیسه»، بعد «دسس»، بعد می شود: «دسّاهَا»، ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾. این صاحبخانه را نمی شود از خانه بیرون کرد، این را دفن می کنند. بله، با اغراض و غرائز دفن می کنند. یک وقت سر برمی دارد می گوید کاری از من برنیامد مرا دفن کردند، وگرنه فطرت آدم در هنگام مرگ در همه موارد وقتی که شکوفا شد، می گفت مرا دفن کردند. هرگز فطرت عوض نمی شود، شدنی نیست. فرمود ما این کار را کردیم، پس صاحبخانه ای ما داریم که خیلی عالم و آگاه است و او به نام فطرت است. علومی را هم در حوزه و دانشگاه یاد می گیریم، اینها مهمان اند. فرمود اینها چند روزی مهمان اند، بعد هم اواخر از شما می گیریم این طور نیست، خیلی کم اتفاق می افتد انسان تا آخر عمر هر چه یاد گرفت، در ذهنش بماند. «آنها که خوانده ام همه از یاد من برفت»^۳، غالباً همین طور است. فرمود دوران سالمندی و فرتوتی که رسید، بعضی ها به جایی می رسند که

۱. سوره شمس، آیه ۱۰.

۲. سوره نحل، آیه ۵۹.

۳. دیوان سعدی، غزل ۴۲۱؛ «آنها که خوانده ام همه از یاد من برفت *** الا حدیث دوست که تکرار می کنم».

﴿لَكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾^۴ اینجا هم نکره در سیاق نفی است؛ البته این به نحو موجه کلیه نیست. فرمود

برخی‌ها به فراموشی و نسیان مبتلا می‌شوند که هیچ چیزی یادشان نیست. حتی بعضی از مراجع بودند که خواندن یک خط رساله عملیه خودشان مقدورشان نبود. این را هم ما یافتیم.

بنابراین این می‌شود که انسان به جایی برسد که همه خوانده‌های او از بین برود؛ اما آنچه انسان در حوزه و

دانشگاه یاد گرفت، آن از بین می‌رود؛ اما این ﴿فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ از بین رفتنی نیست، این سرجایش

محفوظ است. اصرار قرآن این است که صاحبخانه را نرنجانید. چیزی یاد بگیرید که با این صاحبخانه بسازد و

حرف این صاحبخانه را گوش بدهید، برای اینکه این همه چیزهایی که به خیر شماست، بلد است. نفمود ما بد و

خوب را به او یاد دادیم، این سه تا «هـاء» سهم تعیین‌کننده دارند. بعد از آن یازده قسم که فرمود: ﴿فَالْهَمَّهَا﴾ نه

«عَلَمَها»، ﴿فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾، این از بین نمی‌رود، این فطرت است، چون این را دارد این به او می‌گوید

اگر بلد هستی که بلدی، اگر بلد نیستی از کسی یاد بگیرد، فرمود ما این کار را کردیم: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ

أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ در بخش دیگر هم فرمود وقتی دوران سالمندی شد: ﴿لَكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾

آن هم نکره در سیاق نفی است؛ یعنی این علوم حوزوی و دانشگاهی یک وقت اصلاً نبودند، یک وقت هم اصلاً

نیستند؛ اما آن اولی سرجایش محفوظ است. مواظب باشید این صاحبخانه را خفه نکنید. این ﴿قَدْ خَابَ مَنْ

دَسَّاهَا﴾؛ یعنی دسیسه کردند، این را دفن کردند، آن وقت با اغراض و غرائز روی قبر این نشستند و دارند زندگی

می‌کنند. وگرنه این‌طور نیست که هیچ کسی آن فطرت خود را از دست بدهد. آن فرعون در آخر امر نخواست

دروغ بگوید، یا خیلی‌ها که «عند الاحتضار» رسیدند، حق برایشان روشن می‌شود. حق برایشان روشن می‌شود؛

یعنی این اغراض و غرائز کنار می‌رود و نبش قبر می‌شود، آن فطرت برای آنها ظاهر می‌شود، می‌گویند: «آمنا و کذا»؛ لذا فرمود ما وسیله تقویت آن درون را، یک؛ وسیله استحصال علوم مهمان را فراهم کردیم، دو؛ ﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾.

مطلب بعدی آن است که گاهی سمع در مقابل بصر است؛ مثل آنچه در سوره «نحل» آمده یا آنچه در همین بخش آمده که یا انسان حرف‌ها را از دیگران می‌شنود یا خودش مطالعه می‌کند در کتاب‌ها، این سمع در مقابل بصر است. یک وقت سمع در مقابل عقل است نه در مقابل بصر. این ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾^۵؛ این سمع شامل بصر هم می‌شود. یک وقت است انسان نامه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌خواند. این سمع نیست، این بصر است. نامه را می‌بیند، قرآن را می‌بیند، این آیات الهی را می‌بیند و از اینجا پی می‌برد. این سمع گاهی در مقابل عقل است، گاهی در مقابل بصر و عقل است. آنجا که تفصیل است، چون تفصیل قاطع شرکت است؛ مثل سوره «نحل»؛ مثل آیه محلّ بحث سوره «ملک» اینجا سمع که فرمود: ﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾، در مقابل بصر و عقل است. آنجا که در سوره «نحل» بود، آن هم همین طور است: ﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾؛ اما اینجا که دارد: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾، این ﴿نَسْمَعُ﴾؛ یعنی دلیل نقلی به ما برسد؛ خواه آن دلیل نقلی مکتوب باشد که انسان آن را می‌بیند یا مسموع باشد که با گوش می‌شنود، این دوتا راه باز است.

اما در مسئله سمع برای اصول دین، ما در اصول دین یقین می‌خواهیم؛ مثلاً کسی بتواند برهان اقامه کند که قرآن معجزه است، فرق معجزه با سحر را بداند، تحدی را بداند، این مقدور همگان نیست. حالا این بچه وقتی که بالغ شد، او حالا مثلاً ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ﴾^۶ را می‌داند تحلیل بکند و قرآن معجزه است و از این جهت معتقد

۵. سوره ملک، آیه ۱۰.

۶. سوره اسراء، آیه ۸۸.

است و به حقانیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، اینکه مقدورش نیست؛ ولی این باید یقین داشته باشد. یقینش این است که «سمعاً» یعنی «نقلاً» از بزرگان علمی خود، نه تقلید؛ از بزرگان علمی خود شنید که قرآن معجزه است به فلان دلیل و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم پیغمبر است به فلان دلیل. ما در اصول دین یقین می‌خواهیم، نه برهان و نه تقلید. تقلید همین که فلان کس گفته، او باید مواظب باشد که فلان کس از چه راهی دارد می‌گوید؛ لذا اکثری مردم دینشان دین سمعی است نه تقلیدی، یعنی مطمئن هستند که این علما درست می‌گویند، باور دارند اینها را، حرف اینها را می‌پذیرند.

پرسش: ... در اینجا من نمی‌توانم به عقل مراجعه کنم؟

پاسخ: چرا، الآن ما وقتی که بیمار شدیم به پزشک مراجعه می‌کنیم، این به عقل است. این یک مراجعه خوبی است، این تقلید نیست، تحقیق است و علم است و اطمینان هم داریم، یقین هم داریم. به هر حال خانه می‌خواهیم بسازیم مهندس لازم داریم. چه کسی این عالم را آفرید؟ پیغمبر لازم داریم. حالا یا خودمان تحقیق می‌کنیم یا عالمانی که مورد اطمینان ما هستند. این تقلید نیست، بنابراین در جاهلیت تقلید بود، قبول و نکول اینها به حرف‌های دیگری وابسته بود. قرآن حرف‌های آنها را چگونه نقل می‌کند؟ قرآن می‌فرماید اینها می‌خواستند چیزی را تصدیق کنند، می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾^۷ می‌خواستند چیزی را تکذیب کنند، می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۸ ما چنین چیزی نشنیدیم. اینکه تمام حرفش در جاهلیت به بت‌پرستی بت‌پرستان است، این می‌شود تقلید کور. اما کسی که می‌گوید عالمان بزرگی ما داریم، اینها محقق‌اند، داعیه‌ای ندارند، «لله» تلاش و

۷. سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.

۸. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

کوشش کردند که حق را بفهمند و به ما بگویند، این می‌شود: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾ و جمع اینها هم «مانعة الخلو» هستند نه «مانعة الجمع».

پس اگر فقط در مقابل فؤاد، قرار بگیرد اعم از سمع و بصر است؛ اما وقتی که خود بصر بالصّراحه ذکر بشود، این سمع معنای خاص خود را دارد: ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾. این نعمت‌ها را می‌شمرد تا انسان شاکر باشد؛ یعنی کسی که مطالعه کرده، حالا برای درس فردا، بحث فردا باید بگوید «الحمد لله رب العالمین». این طور نیست که این «الحمد لله رب العالمین» فقط مربوط به سفره غذا باشد. همان طور که «بسم الله» گفتن موقع مطالعه، وقتی انسان وارد کتابخانه شد «بسم الله» می‌گوید، وقتی این مطالعه کتاب‌ها تمام شد، باید بگوید «الحمد لله رب العالمین». این وظیفه دینی ماست، اینها نعمت است، باید در برابر این نعمت شکر کرد. خدا را شاکر که این توفیق را به ما داد که ما این چهار تا کلمه را یاد بگیریم، داریم به دیگری منتقل می‌کنیم! این طور نباشد وقتی مطالعه‌مان تمام شد، کتاب را هم بزنیم بیاییم بیرون! وقتی مطالعه‌مان تمام شد، حتماً بگوییم «الحمد لله رب العالمین». بحث‌ها را این طوری فرمود تنظیم بکنید. بدانید معلم ذات اقدس الهی است. علم که در کتاب‌ها و اینها نیست، علم و اینها ابزار کار است.

فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ﴾؛ یعنی «خلقکم»، ﴿فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾، که زمینه معاد را فراهم کرده است. انسان یاوه نیست، باطل نیست. یقیناً از جایی خلق شده است و به جایی هم می‌رود. مگر این روح از بین می‌رود؟! مگر خاطرات علمی از بین می‌رود؟! مگر علم از بین می‌رود؟! مگر اعمالی که انسان انجام داد، از بین می‌رود؟ مگر احسان‌هایی که کسی انجام داد، از بین می‌رود؟! یا - خدای ناکرده - ستم‌هایی که کرده است، از بین می‌رود؟! اینها طوری نیست. یک بیان نورانی در فرمایشات سیدناالاستاد هست، در جاهای دیگر هم هست که

کذب و دروغ هرگز به مقصد نمی‌رسد، دروغگو به مقصد نمی‌رسد.^۹ ایشان یک تحلیل خوبی هم در المیزان دارند؛ می‌فرمایند کاری که انسان کرد، حرفی را گرفت، پولی را گرفت، به بیت‌المال آسیب زد، کاری کرد یا حرفی زد، این موجود شد. موجود هرگز معدوم نمی‌شود؛ یعنی این موجود در همین مقطع هست، خودش بله در مقاطع بعدی نیست؛ اما همین که در این لحظه موجود شد، می‌افتد در خط تولید، چون به هر حال موجود شد. ما موجود بیکار که در عالم نداریم. این حرف را زد، این حرف شده موجود. این حرف که موجود هست، اثری دارد. خودش از بین می‌رود، آن اثر چون موجود است، دنباله‌ای دارد. خودش هم از بین می‌رود. آن دنباله چون موجود است، اثری دارد، این می‌افتد در خط تولید. این می‌بینید بعد از بیست سال که رسوا می‌شود معلوم می‌شود که کار اوست. نمی‌شود گفت که ما کاری کردیم یا کاری را گرفتیم یا اختلاسی کردیم یا رومیزی گرفتیم، این ممکن نیست. چیزی در عالم از بین برود و بی‌اثر باشد، شدنی نیست. این می‌افتد در خط تولید. الآن این پارچه‌ای که در خط تولید می‌افتد، این طوری نیست که آن دنده تا ابد بچرخد. آن دنده که این نخ را ساخت، خودش از بین می‌رود، این نخ می‌شود چیزی دیگر، آن هم از بین می‌رود آن هم می‌شود چیزی دیگر، بعد از بیست سال معلوم می‌شود این آقا گرفته است. حرفی که زدیم، کاری که کردیم، این هیچ ممکن نیست از بین برود. مسائل معنوی در بخش‌های خودش، مسائل مادی در بخش‌های خود. فرمود همین‌طور مرتب حرکت می‌کنید، حرکت می‌کنید، تا به اعمالتان برسید: ﴿وَالِيهِ تُحْشَرُونَ﴾، به لقای الهی بار می‌یابید با انباری از کارها؛ لذا آن روز تعجب می‌کند: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾^{۱۰} تعجب می‌کند. می‌گوید همه کارهای من اینجا هست، معلوم می‌شود هیچ چیزی از بین نمی‌رود. این شیء در جای خود، سرجای خودش است، ما از آن گذشتیم، به آثار

۹. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

۱۰. سوره کهف، آیه ۴۹.

دیگر رسیدیم. اگر انسان حرفی بزند، می‌داند این حرف هست، به هر حال دامنگیر او می‌شود و می‌افتد در خط تولید، آن وقت مواظب است. فعل او، قول او، بعد دیگر نمی‌گوید: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾. ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾.

بعد مسئله معاد همین‌طور است؛ مسئله معاد را قرآن کریم مخصوصاً در سور مبارکه مکی خیلی اصرار می‌کند، چون درست است که اصل توحید است؛ اما اعتقاد به اینکه خدایی هست و ما را خلق کرد، این مسئولیت نمی‌آورد. اعتقاد به این خدایی که ما را خلق کرد و ما را به طرف خود می‌برد و حسابرسی می‌کند، این است که مسئولیت می‌آورد. اعتقاد به معاد بیش از اعتقاد به مبدأ اثرگذار است در مصونیت؛ لذا درباره معاد مکرر در مکرر فرمود، چون می‌دانند اعتقاد به معاد مسئولیت‌آور است، به مبدأ معتقد بودند بله، خدایی هست عالم را او خلق کرد؛ اما از من چه می‌خواهد؟ من در برابر او چه مسئولیتی دارم؟ آن که مسئولیت‌آور است، مسئله معاد است؛ لذا مکرر در مکرر می‌فرماید که هر کاری که شما انجام بدهید، مستقیماً به همان کار برمی‌گردد. فرمود: ﴿وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾. آنها خیال می‌کردند که مسئله معاد نظیر حوادثی است که روی کره زمین نظیر تاریخ میلادی و هجری و اینهاست، سؤال می‌کردند که چه وقت می‌شود؟ حضرت می‌فرمود که ما یک «کی» داریم، یک «کجا» داریم؛ این «کی و کجا» وقتی برچیده شد، مسئله معاد پیش می‌آید. شما وقتی «کی» می‌گویید؟ یعنی از تاریخ سؤال می‌کنید. «کجا» را می‌گویید؟ از جغرافیا سؤال می‌کنید. وقتی می‌خواهد معاد بشود، هم بساط «کی» جمع می‌شود، هم بساط «کجا» جمع می‌شود. ما مادامی که این زمین و آسمان را داریم، «کی و کجا» را داریم: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾^{۱۱} ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^{۱۲} می‌شود، ﴿إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^{۱۳} می‌شود، کل نظام بساطش

۱۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

۱۲. سوره تکویر، آیه ۱.

برچیده می‌شود، صحنه دیگر در می‌آید، دیگر جا برای «کی و کجا» نیست. ما «کی» نداریم تا بگوییم تاریخ میلادی است یا تاریخ هجری است! «کجا» نداریم تا بگوییم در کدام سرزمین است! این صحنه کلاً برچیده می‌شود: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^{۱۴} صحنه عوض می‌شود؛ منتها علمی است که ماورای «کی و کجا» است، آن را وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌داند، برای اینکه خدای سبحان به او آموخت.

«فهاهنا امران»: یکی اینکه اینها سؤال می‌کنند «کی و کجا»، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که ﴿ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۱۵} اصلاً من نمی‌مانم، تو نمی‌مانی، آسمان و زمین نمی‌ماند تا من بگویم «کی و کجا»! ﴿ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. فرمود اینها سؤال می‌کنند که ﴿كَأَنكَ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾؛ مثل اینکه تو بلد هستی. اصلاً معلومی در کار نیست تا تو بلد باشی. اگر ما یک «کی» ای داشته باشیم، زمانی داشته باشیم، مکانی داشته باشیم که معاد آنجا اتفاق می‌افتد، یک معلوم ما داریم، حالا می‌گوییم چه کسی می‌داند و چه کسی نمی‌داند؟! اما وقتی کلّ سماوات و ارض و زمان و زمین برچیده شد: ﴿ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، کسی نیست تا خبر داشته باشد، این یکی. یکی اینکه تبدیل می‌شود به هر حال به یک عالم دیگری: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾؛ یعنی «تبدلّ السماوات غیر السماوات». فرمود آن را خدا می‌داند و به پیغمبر خود هم گفته است.

در سوره مبارکه «جن» در بخش پایانی آن، آنجا این مطلب هست که آنها سؤال می‌کنند، آیا ذات اقدس الهی اینها را می‌داند یا نمی‌داند؟ فرمود اینها امر غیبی است، یک؛ آیه ۲۴ به بعد سوره مبارکه «جن» این است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعُفُ نَاصِرًا وَ أَقْلُ عَدَدًا﴾. فرمود به اینها بگو: ﴿إِنْ أَدْرَىٰ أَوْ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ

۱۳. سوره تکویر، آیه ۲.

۱۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۱۵. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا؟ من ذاتاً نمی‌دانم که قیامت چه وقت قیام می‌کند! این یک؛ آیه ۲۶: ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ﴾، این ﴿الْغَيْبِ﴾ قدر متیقنش «الف و لام» عهد است، چون آیه قبل درباره معاد است. خدا که غیب مطلق را می‌داند، قدر متیقن این آیه گذشته از غیب مطلق، مسئله معاد است. آیه قبل این است که ﴿قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أُقَرِّبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا * عَالَمُ الْغَيْبِ﴾، پس این «غیب» قدر متیقن است: ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾، این «غیب» را به هیچ کسی نمی‌گویند، مگر آن رسول مرتضی! پس او می‌داند. بنابراین از جهت تاریخی، از سنخ سالبه به انتفاء موضوع است، اصلاً زمانی، زمینی، جایی نمی‌ماند تا ما بگوییم در کجا و کی! اما به هر حال نشئه‌ای است.

یک بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) است که ائمه دیگر هم همین را دارند، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین را فرمود: «رَأَيْدُ الْقَوْمِ وَالرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»^{۱۶} ما نه تنها می‌دانیم، عالم غیب هستیم به تعلیم الهی، ما رائد هستیم. رائد به این پیشرو می‌گویند. شما مستحضرید این آقایانی که مکه مشرف می‌شوند با کاروان و اینها، یک عده قبلاً می‌روند مکه، جا را می‌بینند، مکان را می‌بینند، کرایه می‌کنند، آماده می‌کنند، اینها را می‌گویند رائد. قبلاً که با اسب و اینها حرکت می‌کردند، کسی پیشرو بود می‌رفت ببیند کجا باید که بارانداز کنند، کجا بخوابند، اینها را می‌گفتند رائد. اینها قبلاً می‌رفتند آنجا، با خبر بودند، بعد می‌آمدند به اینها اطلاع می‌دادند که ما فلان جا باید برویم. الآن هم کسی که می‌خواهد برود به مکه، یک عده پیشرو می‌روند آنجا، هتل تهیه می‌کنند، جا را می‌بینند، بعد می‌آیند.

۱۶. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۸۳.

فرمودند ما رائد هستیم. ما از معاد می‌آییم. ما از بهشت با خبر هستیم، از آنجا با خبر هستیم. نه اینکه فقط ما اینجا نشسته باشیم، از دور خبر داشته باشیم، این چه عالمی است؟! فرمود: «رَائِدُ الْقَوْمِ وَالرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»، ما از آنجا می‌آییم.

یک بیان نورانی حضرت در نهج‌البلاغه دارد که فرمود دنیا فرزندانی دارد، آخرت فرزندانی دارد: «فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ»^۱، پس معلوم می‌شود راه‌های دیگری هم هست. راه‌های دیگری هم هست که آدم همین‌جا که هست، هست، برود بهشت و برگردد. اینکه فرمود: «فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ»؛ فرزندان بهشت باشید، فرزندان قیامت باشید، در آن خطبه‌ای که بیست صفحه است؛ ولی - متأسفانه - سید رضی (رضوان الله علیه) هفت، هشت صفحه‌اش را نقل کرده است، بخشی از اینها را اصلاً نقل نکرده است، بخشی از اینها را تقطیع کرده، در خطبه‌های دیگر. همان خطبه متقین که «صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ»^۲ حضرت آن‌طور شوریده حرف زده، بعد آن مستمع هم همان‌جا جان داد، فرمود مردان الهی کسانی هستند که «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۳، این مثل اینکه اینها در بهشت هستند الآن. پس یک راه دیگری هم هست که آدم اینجا که هست، آنجا باشد. فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»، آن قصه حارثه بن مالک که مرحوم کلینی در همان جلد دوم کافی نقل کرد که «أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا» هم همین است.^۴ غرض این است که اینها فرمودند به ما از بهشت می‌آییم، ما از آخرت می‌آییم، ما ابنای آخرت هستیم، ما از آنجا هر چه شنیدیم به شما می‌گوییم.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۴۲.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۳.

۳. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۳.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۴.